حاکم اسلامی شرایط و صفات حقوق ووظایف

حاکم اسلامی شرایط و صفات حقوق ووظایف

اسماعیل قدیری

بسم ا الرحمن الرحیم

الحمد الذی جعل التوحید والوحده مؤسس الدین المتین و الصلاه و السلام علی من ارسله رحمه للعالمین و خاتم المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین واصحابه الذین ایدوا و نصروا باموالهم و انفسهم دین ا المتین.

مقاله حاضر مباحثی چون حاکم اسلامد(شرایط و صفات - حقوق و وظایف) و آزادیهای اساسی و نقش مردم در حکومت اسلامد(شورا - بیعت - اطاعت) از دیدگاه مذاهب اسلامی را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد.

«تعریف خلافت و امامت»

بزرگان امت اسلامی از خلافت و امامت تعریف هایی کرده اند که از نظر لفظی بهم نزدیک بوده و از نظر مضمون و معنی نیز هماهنگ می باشد.

ابن خلدون در مقدمه اش آن را چنین تعریف نموده است: خلافت جانشینی از صاحب شریعت صلی ا علیه وآله وسلم، در حفظ دین و سیاست دنیاست.

مواردی در تعریف آن می گوید: امامت برای جانشینی مقام نبوت، در پاسداری

دین و سیاست دنیا، وضع گردیده است.

علامه حلی نیز در تعریف آن می گوید: امامت، سرپرستی عامه مردم است در امور دین و دنیا برای فردی از افراد، به نیابت از پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم.

شمس الدین اصفهانی می گوید: خلافت عبارت است از جانشینی فردی از افراد از رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم، در بپاداشتن قوانین شریعت و حفظ حقوق ملت، بنحوی که پیروی او بر همه امت واجب است.

قوشچی آنرا چنین تعریف می کند: خلافت، سرپرستی عموم است در امور دین و دنیا، به نیابت از پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم.

در این مورد تعریف های دیگری برای خلافت یا امامت یا امارت مسلمین وجود دارد که الفاظ آن بهم نزدیک است و تقریباً دارای یک معنی و مفهوم می باشد، و نیازی به ذکر بسیاری از آنها نیست.

«خلیفه یا امام»

چون یکی از ارکان مهم نظام حکومتی اسلام، وجود خلیفه یا امام است، این بحث را به این مورد اختصاص داده و به سه بخش تقسیم می شود:

1 ـ تعریف خلیفه از نظر لغوی و اصطلاحی و حکم تعیین و نصب او.

2 ـ شرایطی که باید در یک خلیفه موجود باشد.

3 ـ شیوه تعیین خلیفه، مقام قانونی او، رابطه وپیوند او با امت، وظایف وحقوق او.

«مبحث اول»

1 ـ تعریف خلیفه:

از نظر لغوی لفظ خلیفه بر کسی اطلاق مي گردد که دیگری اورا جانشین خویش

قرار داده باشد، یا آنکه دیگری را در کاری از کارها، خلیفه و جانشین قرار دهد.

گفته می شود: خلف فلان فلاناً، هرگاه که بجای او به انجام کاری بپردازد خواه همراه او باشد یا پس از او.

خداوند می فرماید: ﴿وَلَوْ نَشَاء لَجَعَلْنَا مِنكُم مَّلائِكَه فِی الْارْضِ یَخْلُفُونَ﴾.

(اگر بخواهیم بجای شما در زمین فرشتگانی را قرار دهیم که جانشین شما شوند).

همچنین این واژه بر کسی اطلاق می شود که نماینده فرد دیگری است. بعلت غیبت یا نبودن و یا به سبب بیماری و مرگ شخصی که این فرد نماینده اوست.

خلائف جمع خلیفه و خلفاء جمع خلیف است.

لیکن در اصطلاح - همانگونه که در تعریف خلافت ذکر شد - به رهبر بزرگ دولت اطلاق می شود، که این رهبر بزرگ بنام امام یا امیر المؤمنین نیز نامیده می شود که متاخرین به او سلطان أعظم (فرمانروای برتر) لقب داده اند.

اما دلیل نامیدن اوبه امام، بخاطر شباهت به امام نماز، در پیروی واقتداء به او است. وبه این سبب خلیفه گفته می شود که اوجانشین پیامبرعلیه الصلاة والسلام بشمار میرود درنگهبانی دین و سیاست دنیا،

که به او خلیفه یا خلیفه رسول ا گفته می شود.

لیکن در نامیدن او به - خلیفه ا - اختلاف است، عده ای باقتباس از خلافت عامه ای که برای نوع انسانی وجود دارد، آن را مجاز دانسته اند آنهم در فرموده خداوند:

وَاذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَه انّی جَاعِلٌ فِی الارْضِ خَلِیفَه قَالُواْ اتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ انّی اعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ(سوره بقره - 30).

(همانا من قرار میدهم در زمین خلیفه ای را)

و فرموده خداوند: هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الارْضِ فَمَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَلا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ الّا مَقْتًا وَلا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ الّا خَسَارًا (سوره فاطر - 39).

(او آن ذاتیست که شمارا در زمین جانشینان قرار داد)

و برای آنکه او به اجرای حقوق ا در زمین قیام می کند.

ـ(550)ـ

لیکن جمهور علماء این نامگذاری اخیر را ممنوع قرارداده اند. بدلیل دلالت نکردن این دو آیه بر آن و به سبب آنکه تعیین خلیفه و جانشین، برای کسی است که خود غایب باشد، نه در حق آنکه حاضر است...

حضرت ابو بکر هنگامی که به این نام خوانده شد آن را منع نمود وگفت: من خلیفه ا نیستم، بلکه خلیفه رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم مي باشم.

لقب (امیر المؤمنین) از مان تصدی خلافت توسط خلیفه دوم مرسوم گردید که مردم اورا خلیفه خلیفه رسول ا - نامیدند، و انتظار میرفت که این نام با گذشت روزگار درازتر شود و تلفظ آن سخت و دشوار گردد.

زیرا آنکه جانشین عمر می شد حتماً خلیفه خلیفه خلیفه رسول ا نامیده می شد.

از اینرو عمر به فکر افتاد که لقب دیگری را پیدا کند که خلیفه به آن نامیده شود، و چون یکی از نمایندگانی که به مدینه منوره آمده بود شنید که مي گفت: یا امیر المؤمنین، آنرا پسندیده و به آن رضایت داد و از همان روز خلیفه به نام امیر المؤمنین یاد شد.

متاخرین اورا سلطان اعظم نامیده اند، زیرا او در میان امت از بالاترین سلطه قدرت برخوردار است.

2 ـ حکم تعیین خلیفه:

این بحث شامل دو مطلب است:

1 ـ بیان دیدگاه کسانی که تعیین اورا واجب می دانند.

2 ـ بیان دیدگاه کسانیکه تعیین اورا واجب نمیدانند، و می گویند که خلافت هیچگونه پیوندی با اسلام ندارد.

«بخش اول»

در بیان دیدگاه کسانی که اعتقاد به تعیین امام دارند:

با توجه به اینکه اسلام اصول و مبادی عمومی نظام حکومتی را وضع نموده بدیهی است که تعیین خلیفه راهم واجب گردانیده است تا در راس حکومت قرار داشته باشد، امور آن را اداره کند، و از مصالح دینی و دنیوی امت، پاسداری نماید.

این نظریه ای است که دانشمندان مسلمان علیرغم اختلاف مذاهبشان بر آن اتفاق دارند، و امت اسلامی در دورهای مختلف تاریخ خود بدان معتقد بوده و کسی جز نجده بن عمیر از خوارج و ابو بکر اصم از معتزله، با آن مخالفت نورزیده است.

این دو می گویند که تعیین خلیفه نه از دیدگاه شرع واجب است ونه از دیدگاه عقل، شیخ علی عبدالرزاق یکی از دانشمندان معاصر در کتابش بنام «الاسلام و اصول الحکم» نظر وی را تایید نموده است.

ابن حزم در این مورد می گوید: تمام اهل سنت، مرجئه، شیعه و خوارج بر وجوب امامت اتفاق نظر دارند و اینکه بر امت واجب است که از امامی عادل اطاعت نماید، تا احکام خدا را در میان آنها اجرا کند، و مطابق احکام شریعتی که رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم آورده ایشان را رهبری نماید، جز خوارج نجدات، که آنان می گویند فریضه امامت بر مردم لازم نیست و آنان خودنشان باید حق را در میان خویش به یکدیگر برسانند. از این گروه اکنون کسی باقی نمانده و آنان به نجده بن عمیر نسبت داده میشوند.

او سپس در رد نظر آنها چنین می گوید: نظر این گروه باطل است و برای رد نظریه آنان و ابطال آن اجماع نظر تمام کسانی که یادآور شدیم، کفایت می کند.

قرآن و سنت به وجوب تعیین امام حکم می کند، بعنوان نمونه:

خداوند می فرماید: از خدا فرمانبرداری کنید و فرمان برداری کنید از رسول او و اولی الامری که از خودتان است.

همراه با احادیث صحیح بسیاری که در مورد اطاعت از ائمه و وجوب امامت آمده است.

ابن تیمیه می گوید: لازم است دانسته شود که ولایت امر مردم، از بزرگترین واجبات دین است. چون دین بدون آن برپا نمی شود. زیرا مصلحت آدمی جز در اجتماع تحقق نمی یابد و آنهم بعلت نیاز برخی از ایشان به بعضی دیگر، و در هنگام اجتماع هم ناگزیر باید رئیسی داشته باشند.

ابو یعلی می گوید: تعیین و نصب امام واجب است.

امام احمد بن حنبل رحمه ا... علیه می گوید: هرگاه امامی نباشد که کار مردم را سر و سامان دهد، فتنه بر مردم حاکم می شود.

با توجه به اندیشه وجوب تعیین رئیس بزرگ برای دولت(که این اندیشه از حقیقت برخوردار است) هر نامی که بر او گذاشته شود، خلیفه یا امام یا امیر یا پادشاه یا حاکم، این امر از سه حالت خارج نیست:

یا منبع این وجوب تنها شریعت است یا تنها عقل است و یا هردو، ما معتقد به نظر اخیر مي باشیم و آنرا بحق میدانیم(یعنی تعیین امام ازنظر شرع وعقل هردو واجب است).

شرح مواقف این نظر را به جاحظ وکعبی و ابو الحسین از معتزله نسبت داده است. زیرا تعارض میان آنچه شریعت به آن حکم می کند و میان آنچه عقل به آن حکم می کند وجود ندارد. چون احکام و اهداف شریعت اسلامی همه معقول است.

ماوردی در این مورد می گوید: عقد امامت برای کسی که مسئولیت آن را بدوش می گیرد، به اجماع امت واجب است. هرچند اصم به تنهائی با آن مخالفت کرده است.

اما در مورد وجوب آن اختلاف پدید آمده است که شرعاً واجب است یا عقلاً؟

گروهی گفته اند که این وجوب عقلی است، به این معنی که عاقلان همه هم عقیده اند که باید کارها را به رهبری بسپارند که آنان را از ظلم به یکدیگر بازدارد، و در منازعات و درگیری ها میان آنها حکم نماید، و اگر چنین نباشد در هرج و مرجی بی معنا و زندگی ای وحشیانه بسر خواهند برد، که پایانی جز نابودی نخواهد دشت.

افوه اودی، که شاعری از دوران جاهلیت(پیش از اسلام) است می گوید:

« لایصلح الناس فوضی لا سراه لهم و لا سراه اذا جها لهُم سادوا»

یعنی: بی نظمی ونبودن بزرگان مردم را اصلاح نمی کند و هرگاه جاهلان رهبری را بعهده بگیرند چنان است که گویی بزرگ و سروری ندارند.

گروه دیگری می گویند: وجوب این امر شرعی است، نه عقلی.

زیرا امام اموری از شریعت را بیان می کند که چه بسا از دیدگاه عقل از مقبولیت چندانی برخوردار نمی باشد. از اینرو عقل مجوز آن نیست لیکن عقل واجب می کند که هریک از عاقلان و هوشیاران خودرا از ظلم به همدیگر و قطع رابطه بازدارند، و بر اساس تقاضای عقل و انصاف، عدالت را در میان همدیگر رعایت نمایند، وبه عقل خود، نه عقل دیگران تدبیر اندیشه کنند.

لیکن شریعت مقدس در امور دین کارها را به ولی امر و زمامدار می سپارد چنانکه خداوند می فرماید:

﴿یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اطِیعُواْ اللّهَ وَاطِیعُواْ الرَّسُولَ وَاوْلِی الامْرِ مِنکُمْ فَان تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ الَی اللّهِ وَالرَّسُولِ ان کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِک خَیْرٌ وَاحْسَنُ تَاوِیلاً﴾.

ای کسانیکه ایمان آورده اید فرمانبرداری کنید از خدا و از فرستاده اش و فرمانروایی که از جنس شماست.

از اینرو اطاعت و فرمانبرداری از کسانی را که در میان ما اولی الامر و صاحبان قدرت و زعامت اند، فرض نموده که آنان امیرانی اند که برما مسلط می گردند.

در صورت اعتقاد به واجب بودن تعیین خلیفه چه منبع شرعی داشته باشد و چه منبع عقلی، این امر از دو حالت بیرون نیست: یا اینکه بر بندگان واجب است یا بر خداوند عز وجل.

1 ـ جمهور متفکرین واندیشمندان همه مذاهب اسلامی نظریه نخست (واجب است بر بندگان) را پذیرفته اند.

2 ـ امامیه به نظر دوّم (تعیین امام بر خدا واجب است) معتقدند.

قوشچی در این باره می گوید: در مورد اینکه پس از اتمام زمان نبوت تعیین امام واجب است یا نه اختلاف وجود دارد.

وبا فرض وجوب تعیین آن بر خدا یا برمردم، از دیدگاه عقل یاازدیدگاه شرع؟

اهل سنت معتقدند که این کار بر مردم واجب است به دلایل سمعی (نقلی).

معتزله و زیدیه معتقدند، این کار از دیدگاه عقل بر ما واجب است.

خوارج می گویند که این امر مطلقاً واجب نیست.

ابو بکر اصم از معتزله معتقد است که در صورت وجود امنیت و آرامش تعیین امام واجب نیست، زیرا نیازی به آن احساس نمی شود، و وجوب آن فقط در حالت ترس و پدیدار شدن فتنه هاست.

دلیل آنانی که معتقدند تعیین و نصب امام از دیدگاه شریعت بر امت واجب است اینکه این گروه به کتاب و سنت و اجماع و عقل استدلال جسته اند.

1 ـ از قرآن کریم به فرموده خداوند:

﴿یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اطِیعُواْ اللّهَ وَاطِیعُواْ الرَّسُولَ وَاوْلِی الامْرِ مِنکُمْ فَان تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ الَی اللّهِ وَالرَّسُولِ ان کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِك خَیْرٌ وَاحْسَنُ تَاوِیلاً﴾.

فرمان برداری کنید از خدا و فرمان برداری کنید از پیامبر و از فرمانروایانی که از خودتان هستند.

منظور از اولی الامر، امراء و خلفاء مي باشند که اکثریت مفسرین بر این عقیده اند. برخی دانشمندان، علماء را نیز در مفهوم اولی الامر داخل نموده اند.

ابن جریر طبری می گوید: بهترین و نزدیکترین سخنان به حق در این مورد، سخن کسی است که می گوید مراد از آن امیران و والیان امرند، بدلیل صحت روایاتی که از رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم در مورد امر به فرمانبردای از امامان و زمامداران آمده، در مواردی که انجام آن طاعت به شمار رود و برای مسلمانان مصلحتی در آن وجود داشته باشد.

امام فخر الدین رازی می گوید: که حمل اولوا الامر بر امیران و پادشاهان بصورت عمومی بر کسانیکه در زمان رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم نبودند، به پذیرش نزدیکتر است، مادامی که جز به طاعت خدا و مصلحت مردم حکم ننمایند.

زمخشری می گوید: هنگامی که خداوند زمامداران را مامور نمود که امانتها را به صاحبان آن بسپارند و به عدالت در بین مردم حکم کنند، به مردم نیز فرمان داد تا از آن فرمانبرداری کنند و به فرمان صادره از سوی شان گردن نهند. و مراد از اولی الامر امرای برحق اند، زیرا خداوند و رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم از امیران ستمگر بیزارند و مردم در وجوب فرمانبرداری از آنها بخدا و رسول او صلی ا علیه وآله وسلم عطف نمی گردند.

نام خدا و رسول او صلی ا علیه وآله وسلم و امراء یکجا آورده می شود، که خدا و رسول او صلی ا علیه وآله وسلم موفق بوده در کارهایشان عدالت را رعایت نموده، جانب حق را برگزینند، و از ضد این دو صفت دیگران را برحذر دارند، مانند خلفای راشدین رضی ا عنهم و کسانیکه خط مشی آنان را به نیکی و درستی پیروی مي نمایند:

2 ـ از سنت نبوی:

ا ـ بفرموده آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم که می فرماید:

«... ومن مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه».

مسلم... و آنکه بمیرد و در ذمه او بیعت و پیمانی نباشد، همچون مرگ جاهلیت مرده است.

وجه استدلال از حدیث چنین است:

این حدیث بروشنی بر وجوب بیعت با امام دلالت می کند، از اینرو تعیین او بر مسلمین بطور اولی واجب است. وگرنه در نهایت به این نظر میرسیم که بیعت با کسی که تعیین او واجب نیست، واجب می شود، که این خود سخنی نادرست و غیر قابل پذیرش است.

ب ـ به احادیثی که اطاعت امراء و والیان و خلفا را واجب مي گردند:

از جمله: از انس(رضی ا عنه) روایت شده که رسول خدا صلی ا علیه وآله وسلم فرمود:

«اسمعوا و اطیعوا وان امر علیکم عبدٌ حبشی کان راسهُ زبیبه».

بشنوید و فرمان برید هرچند که غلامی حبشی بر شما امیر شود که سرش گویا دانه دانه کشمش است.

شنید که در حجت الوداع می فرمود:

«... ولو استعمل علیکم عبدٌ یقودکم بکتاب ا اسمعوا و اطیعوا».

... هرگاه غلامی بر شما امیر شود که شمارا بوسیله کتاب خدا رهبری می کند، از او بشنوید و فرمان برید. وچه استدلال از این احادیث همانند احادیث دیگری که در همین معنا آمده از شیوه استدلال به قرآن کریم خارج نیست. زیرا از واجب بودن اطاعت از ایشان واجب بودن انتخاب ایشان دریافت می گردد، وگرنه این کار بوجوب اطاعت کسی میانجامد که تعیین او واجب نیست، که این سخن معنی ومفهومی ندارد.

ج ـ به احادیثی که تعیین و نصب امیر را در کوچکترین اجتماعات واجب می سازد پس چگونه است در بیشتر از آن !!

از جمله عبد ا بن عمر روایت شده که پیامبر اکرم صلی ا علیه وآله وسلم فرمود:

لا یحل لثلاثه یکونون بفلات من الا رض الاّ امر علیهم احدهم».

«جایز نیست برای سه نفر در بیابانی بسر برند، مگر آنکه باید یکی از آنان برایشان امیر گردانیده شود».

د ـ بر فعل و عمل رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم، زیرا ایشان نخستین دولت اسلامی را پس از زمینه

سازی در مدینه منوره تاسیس نمودند و خود صلی ا علیه وآله وسلم اولین رئیس آن دولت بودند. زیرا پیمان آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم با یهودیان مدینه و سپس با دیگران، از نشانه های بارز سلطه سیاسی آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم است که بعنوان رئیس دولت اسلامی آن را عملاً بکار بستند که فقها هم توام بودن صفت امامت (ریاست) را با صفت نبوت در شخص پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم درک نموده، و حکم آنچه را از ایشان به این صفت (ریاست) یا آن صفت (نبوت) صادر می شود، بیان داشته اند.

ذ ـ به اجماع: دانشمندان امت اسلامی با وجود اختلاف مذاهب شان (بجز عده انگشت شماری) بر وجوب تعیین رهبر بزرگ دولت اسلامی اجماع نموده اند، تا امت را متحد سازد و امور دینی و دنیوی آن را سرپرستی و رعایت نماید.

عبدالجبار بن احمد می گوید: امت اتفاق نموده با وجود اختلاف آنها در مورد شخص امام - که موجودیت امامی که به این احکام تمسک جسته و آنرا اجراء نماید، لازم و ضروری است.

اجماع امت هم بر اساس فرموده آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم:

«علیکم بالسواد الاعظم» باگروه اکثریت همراه باشید وفرموده اش: «لاتجتمع امتی علی الضّلاله» امتم برگمراهی باهم اجتماع نمی کنند) حجت ودلیل است.

هـ ـ و از چند جنبه نیز معقول بشمار میرود:

1 ـ اینکه امور واجب جز با تعیین خلیفه انجام نمی شود، و آنچه که واجب بدون آن انجام نشود واجب است. پس دانسته شد که تعیین و نصب خلیفه واجب است.

کبرای این دلیل روشن است و صغرای آن این است که شارع مقدس به اقامه حدود و حفظ مرزها و آماده سازی لشگرها برای جهاد و امور بسیاری که به حفظ نظام ارتباط دارد، امر نموده است.

از جلمه: امام رازی در«الاربعین» ذکر نموده که: تعیین و نصب امام ضامن از میان رفتن ضرریست که جز

با تعیین او از میان نمیرود. و دفع ضرر از جان در حد امکان واجب است و این امر اقتضا می کند که بر عاقلان واجب است، تا برای خویش امامی را نصب نمایند.

قوشچی در توجیه این نظر می گوید که: در نصب امام جلب منفعتی است که از شمارش بیرون است و دفع ضررهایی که برای هیچکس پوشیده نیست وهرچه چنین باشد، واجب است.

«بخش دوم»

در بیان طرز فکر کسانی که نصب خلیفه را شرعاً و عقلاً از طرف خدا و بندگان نفی می کنند، که آنان چندتن از متقدمین و یکی هم از علمای معاصرباشد.

پس از آنکه روشن شد که نصب امام یا خلیفه واجب می باشد تا امور جامعه را اداره نموده و برهمه ادارات دولتی اشراف و سرپرستی داشته باشد. عقل هم این امر را تایید نموده وبه ضرورت وجود رهبر بزرگ برای جامعه حکم می نماید، تا امور امت را رعایت نموده، عدالت و مساوات را در میانشان برپا دارد. اینک به گروه اندکی اشاره می کنیم که از حکومت و تعهدات آن گریزان بوده و معتقدند که اسلام نصب رهبر بزرگ جامعه را واجب نمی داند.

دانستیم که برخی از ایشان مانند نجده بن عمیر خارجی، واجب بودن نصب خلیفه

را مطلقاً نفی کرده است و بعضی هم مانند ابو بکر اصم معتزلی، معتقد است که نصب و تعیین خلیفه از اموری است که جایز می باشد و واجب نمودن نصب او را بحالت امن و آرامش مشروط دانسته است، که در اینصورت بر بندگان واجب است خلیفه و زمامداری را نصب کنند تا امورشان را اداره نموده و رعایت مصلحت شان را بعهده گیرد.

همچنین دانستیم که مسلمانان در تمام دوره ها و با وجود اختلاف عقیده شان در مورد شخص امام و صفات و شرایط و تکالیف او، بر واجب بودن تعیین خلیفه یا امام یا رئیس وحدت نظر دارند.

فقط این نکته را باید یادآوری کنیم که رای فردی از افراد امت که از نظریه فوق منحرف شده، مانند نجده و اصم و قوطی در قدیم و رای آنکه خواسته این انحراف و تکروی را احیاء کند مثل شیخ علی عبدالرزاق در زمان حاضر، به حجیت و اعتبار این اجماع زیان میرساند.

نظر شیخ چنین است که اسلام فقط دین است ونه دین و دولت، و تعیین حاکم عامه برای دولت واجبی شرعی نیست، و اسلام تشکیلات حکومتی ندارد. بلکه این امر به مردم گذاشته شده که در آن به احکام عقل وبه تجربه های ملتها و اصول سیاست مراجعه کنند. این است متن عبارت او:

حقیقت این است که دین اسلام جدا از خلافتی است که مسلمانان آنرا مي شناسند و بیزار است از تمام آنچه پیرامون آن از ترس و میل، رغبت و رهبت و عزت و قدرت بوجود آورده اند.

«مبحث دوم»

2 ـ شرایط خلیفه:

در بحث سابق، تعریف خلافت یا ریاست دولت و حکم نصب رئیس و خلیفه را

بیان نمودیم. در این بحث شرایطی را که لازم است در خلیفه موجود باشد بررسی خواهیم کرد. دانشمندان مسلمان به مقام خلافت توجه ویژه ای مبذول داشته و اهتمام بسیاری نموده اند.

آنان کمال کوشش را بخرج داده اند تا صفاتی را که واجب است در فردی که این مقام بزرگ را احراز می کند موجود باشد، بیان نمایند.

چون هریک از مذاهب اسلامی شرایط ویژه ای برای خود دارند، لازم است شرایط هر مذهب را ذکر کنیم سپس به شرایطی که اتفاق دارند اشارت نمائیم.

(اول ـ اهل سنت)

عموم اهل سنت و جماعت وجود شرایط زیر را در کسی که مقام خلافت یا رهبری را احراز می کند، لازم می دانند:

1 ـ دانا به احکام شرعی و آشنا به امور سیاسی و حکومت داری باشد.

2 ـ عادل، پرهیزگار، پاکدامن، عاقل و بالغ باشد.

3 ـ از حسن رای و تدبیر برخوردار بوده، توان بدوش کشیدن بار خلافت را داشته باشد. همچنین باید در تطبیق احکام شریعت اسلامی شجاع بوده و در مسیر حق از سرزنش ملامتگران نترسد. و نیز باید از سلامت اعضاء و حواسی که در رای وعمل او اثر مي-گذارد، برخوردار باشد.

4 ـ قریشی باشد.

اینها مهمترین شرایطی است که عموم اهل سنت برای کسی که مقام خلافت را احراز می کند لازم دانسته اند که برخی از دانشمندان به داشتن علم تقلیدی اکتفا ننموده اجتهاد را نیز برای او جزء شرایط می دانند.

(دوم ـ معتزله و خوارج)

اینان در مورد خلیفه صفات بلوغ، عقل، علم، فضل، پرهیزگاری، پارسائی، عدالت، شجاعت، نظر صائب، سلامت اعضاء وحواسی را که در نظر و عمل اثر دارد، شرط دانسته و قریشی بودن را شرط نمی دانند بلکه مجاز می دانند هر فرد مسلمانی که پایبند کتاب و سنت باشد، به این مقام انتخاب شود، خواه قریشی باشد یا غیر قریشی، عرب باشد یا غیر عرب.

(سوم ـ امامیه)

امامیه شرایط زیر را در امام لازم می دانند:

1 ـ به نص تعیین شده باشد.

2 ـ از خطای عمدی و سهوی معصوم باشد.

3 ـ قریش باشد.

آنان امامت را در حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس فرزندش، امام حسن پس از آن برادر سردارش شهید امام حسین و سپس در تعداد معینی از فرزندانش. رضوان ا علیهم جمیعاً - منحصر می دانند.

4 ـ در علم، دین، کرم، شجاعت وهمه فضائل جسمی و روحی، بهترین امت باشد.

این است مهم ترین شرایطی که امامیه در مورد امام لازم می دانند، که محقق طوسی در کتابش «تجرید الاعتقاد» ذکر نموده، همچنین در کتابهای دیگر کلامی شیعه نیز آن را مي-یابیم.

(چهارم زیدیه)

اینها شرایط زیر را در امام لازم می دانند:

1 ـ قریشی و فاطمی باشد، چه سید حسنی باشد یا حسینی.

از اینرو هرکس از فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام که مردم را به کتاب و سنت فرا مي خواند، اطاعت و نصرت دادنش بر امت فرض می باشد.

2 ـ عالم و مجتهد باشد.

آنان در مورد اجتهاد نسبت بامام، به این حد اکتفا می کنند که بتوانند به نظریات علماء مراجعه نموده، برخی را بر بعضی دیگر ترجیح دهد.

این امر مستلزم آنست که به زبان عربی تسلط کامل داشته باشد تا بتواند به قرآن نظر کند و آنچه را خواسته حق است از آنچه خواسته او نیست تشخیص دهد. این امر اقتضا می کند که به توحید و عدل خداوند و آنچه از صفات که نسبت به خداوند جواز دارد یا جواز ندارد، و آنچه برای او واجب است یا نه، آگاه باشد، و همچنین باید دانا به نبوت حضرت محمد صلی ا علیه وآله وسلم باشد.

3 ـ پاکدامن و پارسا بوده وبه سخنش اعتماد شود و از شر او در امان بوده و به او اطمینان شود.

4 ـ دلیر و کوشا و دارای قوت قلب و ثبات در کارها باشد.

این است مهمترین شرایطی که زیدیه آن را برای امام لازم دانسته اند.

ابن حزم می گوید: لازم است در مورد شرایطی که اگر کسی واجد آن نباشد، نمی تواند وظیفه امامت را بدوش گیرد، دقت شود که عبارت است از:

1 ـ اینکه از قریش باشد بدلیل فرموده آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم که امامت به قریش اختصاص دارد.

2 ـ و اینکه بالغ باشد بدلیل فرموده آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم که:

«رفع القلم عن ثلاثه، فذکر الصبی حتی یحتلم والمجنون حتی یفیق».

3 ـ اینکه مرد باشد، زیرا رسول ا صلی ا علیه وآله وسلم می فرماید:

«لا یُفلح قوم اسندوا امرهم الی امراه».

4 ـ اینکه مسلمان باشد زیرا خداوند می فرماید:

ا الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَان کَانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ الَمْ نَکُن

مّ َعَكُمْ وَان كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ الَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَه وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً

5 ـ اینکه در کارش پیشتاز باشد وبه آنچه از فرائض دینی که بر او واجب است عالم باشد. پرهیز گار بوده و آشکارا به فساد کاری نپردازد. زیرا خداوند می فرماید:

يَا ايّهُهَا الّ َذِينَ آمَنُواْ لاَ تُحِلّواْ شَعَآئِرَ اللّهِ وَلاَ الشّ َهْرَ الْحَرَامَ وَلاَ الْهَدْى وَلاَ الْقَلآئِدَ وَلا آمّ ِينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مّ ِن رّ َبّ ِهِمْ وَرِضْوَانًا وَاذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ وَلاَ يَجْرِمَنّ َكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ ان صَدّ ُوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ان تَعْتَدُواْ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرّ ِ وَالتّ َقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الاثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتّ َقُواْ اللّهَ انّ َ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

زیرا کسی که ناپرهیزگار را مقدم دارد و یا آن را که در هیچ چیزی تقوی ندارد یا آشکارا در زمین فساد می کند و امین نیست ویا کسی را که حکمی را جاری نمی کند، یا از دینش چیزی نمیداند، همانا او بر گناه تجاوز همکاری نموده ونه بر نیکی و تقوی.

رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم نیز فرموده است:

«من عمل عملاً لیس علیه امرنا فهو ردّ».

همچنان می فرماید: «یا ابا ذر انک ضعیف لا تامرن علی اثنین ولاتولین مال الیتیم».

خداوند هم می فرماید:

... فَان كَانَ الّ َذِى عَلَيْهِ الْحَقّ ُ سَفِيهًا اوْ ضَعِيفًا...

مسلم است که سفیه و بی خرد و ناتوان و کسی که قادر به انجام کاری نیست وباید سرپرستی داشته باشد، تا امور اورا سرپرستی و اداره نماید، جایز نیست که چنین شخصد(سفیه و ناتوان) قیم و ولی امر

مسلمین باشد.

سپس مستحب است که به آنچه از امور دین که جنبه شخصی دارد از عبادات

گرفته تا سیاست و احکام، عالم باشد. همه فرائض را ادا کند و در هیچکدام آن اخلال نورزد و در آشکار و نهان از همه گناهان کبیره دوری کند وهرگاه مرتکب گناه صغیره ای می شود آن را نهان دارد. بنابر این مکروه است کسی که به این چهار صفت پایبند نیست ولایت را بدوش گیرد و اگر چنانکه ولایت را بدوش گرفت، ولایت او صحیح است. هرچند آن را مکروه مي شماریم، و اطاعت او در اموری که از خداوند اطاعت نمود، واجب است و منع او از آنچه در آن اطاعت خدا را ننموده نیز واجب است.

ابن حزم بحث خویش را با این سخن به پایان مي برد که: آنچه در نهایت از امام انتظار میرود این است که بدون ضعف و سستی نسبت به مردم مهربان بوده و در انکار منکر بدون اینکه راه عنف را در پیش گیرد، سختگیر باشد و از آنچه واجب است تجاوز نکند، هوشیار باشد وغافل نباشد، شجاعت نفس داشته باشد و مال را در مواردی که جایز است مصرف نماید و در راه باطل مصرف نکند که در مجموع به این نکته میرسیم که امام باید احکام قرآن و سنت را عملی نماید که این صفت فضائل راجمع می کند.

« شرایطی که همه بر آن اتفاق دارند»

1 ـ اسلام

2 ـ بدلیل فرموده خداوند که: ﴿یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اطِیعُواْ اللّهَ وَاطِیعُواْ الرَّسُولَ وَاوْلِی الامْرِ مِنکُمْ فَان تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ الَی اللّهِ وَالرَّسُولِ ان کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِک خَیْرٌ وَاحْسَنُ تَاوِیلاً﴾.

اطاعت کنید از خدا و رسول او و فرمانروایی که از جنس شما هستند، یعنی از شما مسلمانان، پس واجب است که خلیفه مسلمان باشد، و بدلیل فرموده خداوند: ﴿الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَان کَانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ الَمْ نَکُن مَّعَکُمْ وَان کَانَ لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ

قَالُواْ الَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَه وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً.

همچنین برای آنکه خلافت نیابت است از صاحب شریعت در حفظ دین وسیاست دنیا، مسلم است که این امامت باید بدست کسی سپرده شود که به این دین ایمان دارد وبه کسی واگذار نگردد که بدان ایمان ندارد.

2 ـ مرد بودن - بدلیل فرموده خداوند: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء...

و بدلیل فرموده آنحضرت صلی ا علیه وآله وسلم که «لن یفلح قوم ولوا علی امرهم امراه».

3 ـ عدالت - بصورتی که در استقامت و رستگاری مشهور بوده و از پیروی هوای نفس دوری گزیند و حریص باشد باینکه حق را به صاحبش برساند و با دقت کامل والیان و کارمندان و کارگزاران خود را زیر نظر داشته باشد، بنحوی که آنان را بانجام وظایف شان و ادای حقوق به صاحبان آن وادار کند.

4 ـ کاردانی و شایستگی - اینکه دارای رای و تدبیری نیکو بوده، از عهده انجام مسئولیت های خلافت برآید.

5 ـ علم - در حدی که از فرهنگ و معارف زمان خود آگاه بوده و عالم به احکام شرعی باشد. زیرا او مکلف به اجرای آن(احکام شریعت) است و در صورت عدم اطلاع از آن ممکن نیست آن را به مرحله اجرا درآورد.

اما شرط نیست که بدرجه اجتهاد در اصول و فروع دین رسیده باشد، زیرا می تواند در این زمینه از فقهاء و علمای متخصص یاری جوید.

6 ـ سلامت - یعنی سلامت حواس و اعضاء از نقصی که در اندیشه و عمل او اثر مي-گذارد.

« وظائف خلافت»

وظائف خلافت در دو هدف و مقصد بزرگ خلاصه می شود:

1 ـ پاسداری وحفاظت از مرزهای دین وعقیده.

2 ـ سیاست دنیا بوسیله آن.

طبعاً منظور از دین، دین مقدس اسلام است.

اسلام قانونی است برای اجتماع انسانی که افراد جامعه در محور احکام آن متحد گردیده، در سایه آن زندگی نموده و هم آهنگ با اصول آن با یکدیگر معامله مي نمایند. این شریعت شامل تمام جوانب زندگی می شود و تمام نیازهای انسان را برآورده می سازد.

این قانون برای یک نسل نیامده و برای امتی بخصوص وضع نگردیده است. بلکه برای همه نسلها و امت ها برقرار شده است، تا زمانی که خداوند زمین و همه کسانی را که بر آن زندگی می کنند، به نزد خود برگرداند و تازمانی که همه کائنات بسوی مولای حقیقی شان بازگردند.

از اینرو زمامدار وظیفه دارد، جامعه اسلامی را در امور دین به آنچه شریعت خدا و رسولش صلی ا علیه وآله وسلم فرض نموده، از قبیل اجرای عدالت در بین مردم، تعیین کارمندان با کفایت، گسترش امن و آرامش، تهیه ما یحتاج و نیازمندیهای مردم، استفاده از منابع مالی کشور اداره کند، بنحوی که رفاه و آسایش اقتصادی و زندگی آبرومندانه ای را برای آنها فراهم نماید.

در کتاب المسایرة و شرحه آمده است که: هدف نخست از امامت برپاداشتن و اقامه دین بر وجهی است که بوسیله آن اموری مانند اخلاص در طاعات احیاء و زنده کردن سنتها، و از میان بردن بدعت، انجام پذیرد تا مردم برای طاعت مولی سبحانه و تعالی آمادگی کامل پیدا کنند.

هدف دوم از امامت توجه به امور دنیا، و اداره کردن آنست. مانند بدست آوردن مال و ثروت از راههای مشروع آن و رساندن آن به نیازمندان و دفع ظلم و ستم، برای آنکه بندگان خدا فرصت پرداختن به امور دین را داشته باشد.

« امت چگونه خلیفه را برمی گزیند؟»

دانستیم که از دیدگاه شریعت و عقل بر امت واجب است که خلیفه ای را از بین

خود برگزینند، تا همه امور دین و دنیوی امت را رعایت نموده وتمام دوائر دولتی را سرپرستی کند. و این انتخاب خلیفه به یکی از دو شیوه زیر انجام شود:

شیوه اول: انتخاب آزاد

با شرکت تمام افراد مکلفی که در امت وجود دارند اعم از مردان و زنان، که این کار پس از مرحله کاندید شدن به یکی از این دو شیوه انجام می شود:

1 ـ اینکه هرکسی که خود شایستگی این کار و قدرت تحمل مشکلات آن را مشاهده می کند، خودرا کاندید می نماید.

2 ـ اینکه اعضای مجلس شورا(در صورتی که در کشور وجود داشته باشد) ستاد انتخابات را تعیین می کند یا ملت در انتخابات عمومی اعضای ستاد انتخابات را برمی گزینند.

که این ستاد افراد کاندید شده را از نظر ارزشها و کفایت ومیزان شرایطی که باید از این تحقیق دقیق در او موجود باشد مورد ارزیابی قرار می دهد.

پس از این تحقیق دقیق توام با امانت، دو یا سه شخص را که بیشتر واجد شرایط هستند برمی گزینند و نامهای شان برای ملت اعلان می شود.

شیوه دوم: بوسیله انتخاب غیر مستقیم

به این صورت که کار انتخاب و گزینش بعهده نمایندگان ملت(اهل حل وعقد گذاشته می شود، مانند مجلس شوری و مجلس نمایندگی دیگر که الان در نظام جمهوری اسلامی مجلس خبرگان عهده دار این وظیفه می باشد).

به هر حال هرگاه امت خليفه را به طور مستقيم برگزيند، دليل و سند اين شيوه را در فرموده خداوند مي يابد كه: ﴿... وَامْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾ ظاهر اين نص دال بر اين است

كه مسلمين در اموری كه برای شان اهميت دارد باهم به مشورت مي پردازند، و شكی نيست كه گزينش خليفه از مهمترين مسائلی است كه برايشان اهميت دارد. ليكن هرگاه امت خليفه را از طريق انتخاب غير مستقيم، يعنی از طريق نمايندگانش - اهل حل و عقد - برگزيد، برای اين شيوه هم سندی از سوابق اسلامی قديم در انتخاب خلفای راشدين مي يابد. و بدليل آنكه امت صاحب حق است در انتخاب خليفه، و بنابراين حق دارد كسی را از جانب خود وكيل قرار دهد كه اين وظيفه را مستقيماً به نيابت او انجام دهد، يعنی به نمايندگی و نيابت از او خليفه را انتخاب نمايد.

«مسئوليتها و حقوق خليفه»

الف ـ مسئوليتهای خليفه:

در گذشته يادآور شديم كه هدف از تشكيل حكومت در اسلام تثبيت دو هدف ومقصد بزرگ و ارزشمند است:

1 ـ نگهبانی و حراست دين.

2 ـ سياست دنيا.

بيان كرديم كه حراست دين بمعنای حفظ آن از تحريف و بيان آن برای مردم، اجرای احكام، پايداری در برابر حدود و مرزها و كوشش برای ايجاد راه حلهای شرعی در زمينه تمام مشكلات و گرفتاريهايی است كه مسلمين با آن روبرو ميشوند. مشروط بر اينكه اين راه حلها و فتواها با نص قطعی ازنصوص كتاب و سنت برخورد ننمايد.

واينكه هدف از سياست دنيا، تحقق هرچيزی كه درآن خير ومصلحت امت باشد، مانند حفظ مرزها، آماده سازی لشكرها، تضمين آزادی ها، تامين وسائل زندگی، تهيه زمينه كار برای افراد توانمند، همكاری و امداد با ناتوانان و مستضعفين، ياری خواستن از

افراد کاردان، پذیرش نظر نصیحت گران، اعتماد بر افراد امین در اداره امور کشور، استفاده از سرمایه های ملت و ایجاد مؤسسات عام المنفعه مانند: مدارس، بیمارستان، دار الایتام وغیره می باشد.

استاد محمد اسد می گوید: اهدافی که به اندیشه دولت اسلامی مفهوم و معنی می دهد و به پاداشتن آن را تایید می کند در این امر منحصر می شود که شریعت اسلامی را قانونی حاکم بر امور زندگی قرار دهد، تا حق و خیر و عدالت حاکم شود. با اینکه روابط اجتماعی و اقتصادی را به شکلی تنظیم نماید، که به تمام افراد جامعه فرصت دهد که از آزادی و امن و کرامت برخوردار شوند، و اینکه در تحول شخصیت خود با کمترین مانع برخورد نکنند و از بیشترین تشجیع و تشویق برخوردار شوند، و همچنین به مسلمانان مردان و زنان فرصت داده شود تا آن اهداف اخلاقی ای را که اسلام بدان فراخوانده نه تنها در میدان عقیده بلکه در میدان عملی زندگی نیز پیاده نمایند.

ب ـ حقوق خلیفه:

آنچه تذکر داده شده وظایف و مسئولیتهای خلیفه یا رئیس دولت بود.

اکنون باید بررسی شود که حقوق او کدامند؟ آنکه آراء دانشمندان مسلمان را مورد بررسی قرار دهد به این نتیجه میرسد که این حقوق به دو حق اساسی برمی گردند:

1 ـ اطاعت و فرمانبرداری.

2 ـ نصرت و یاری و مددکاری.

1 ـ حق اطاعت - بمحض آنکه خلیفه از سوی امت یا نمایندگان آن انتخاب و برگزیده شود بر همه افراد امت اطاعت کردن از او در سختی و آسانی و در شادی و ناخوشی واجب مي گردد. که در این زمینه اکثریتی که به او رای داده اند واقلیتی که از رای دادن امتناع ورزیده اند یا بر ضد او رای داده اند برابرند. اساس این امر فرموده خداوند

است که می فرماید: فرمانبرداری کنید از خدا و رسولش و فرمانروایان از جنس خود:

و فرموده رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم که می فرماید: «من خلع یداً من طاعه لقی ا یوم القیامه لا حجه له..».

کسی که دستی را از اطاعت(زمامدار) بکشد در روز قیامت باخدا روبرو می شود در حالی که دلیلی ندارد.

و فرموده: «من بایع اماماً فاعطاه صفقه یده و ثمره قلبه فلیطعه ان استطاع...».

کسی که با امامی بیعت کند و به او عهده دست و میوه دلش را بدهد باید در حد توان از او اطاعت نماید.

و فرمود که: «ید ا مع الجماعه، ومن شذّ شذّ فی النار».

دست(بلا کیف) خدا با جماعت است، کسی که تک روی از این حق کند در آتش است. از مباحث بالا نتایج زیر حاصل می شود:

1 ـ اینکه تمام افراد امت باید بصورت متحد و پشتوانه حکومت شرعی خود باشند آنرا تایید و تقویت کنند، و با همه توان در راه آن قربانی دهند.

2 ـ حکومت حق دارد در هر لحظه ای که مصلحت امت وامنیت دولت ایجاب می کند بر تمام دار و ندار ملت مال و متاع و زندگی افراد دست گذارد. به این معنی که حکومت اسلامی حق دارد در موارد ضروری، علاوه بر زکاتی که شریعت آنرا مقرر فرموده، مالیاتی اضافی در حدی که آن را برای مصالح ملت لازم میداند، وضع نماید:

3 ـ حکومت حق سربازگیری اجباری را از همه افراد شایسته برای خدمت سربازی در موارد ضروری دارد.

حد و مرز طاعت

باید دانست حق اطاعتی که بر هر فرد در برابر دولت، واجب است و در رئیس آن خلاصه مي گردد، مطلق و بدون حد و مرز نیست، بلکه دو حد و مرز دارد:

1 ـ استطاعت وتوانایی: یعنی هر فرد بتواند تعهدات خودرا نسبت به دولت انجام دهد و قادر به انجام اعمالی باشد که از جانب دولت به او سپرده می شود. اساس این تعریف فرموده خداوند است که:

﴿لاَ یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا الاّ َ وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا ان نّسِینَا اوْ اخْطَانَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَیْنَا اصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَه لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ انتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ﴾.

خداوند مکلف نساخته احدی را مگر به اندازه توان او.

و فرموده رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم در آنچه که عبد ا بن عمر از ایشان روایت نموده که فرمودند: «کنا اذا بایعنا رسول ا علی السمع والطاعه یقول لنا فیما استطعتم».

هرگاه با پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم بر شنیدن و اطاعت پیمان مي بستیم برای ما می فرمود که آنچه توانستید.

2 ـ اطاعت در آنچه حق و خیر است.

اما هرگاه امر مورد نظر با نص کتاب و سنت تعارض و ضدیت پیدا کند، هرگز شنیدن و اطاعتی لازم ندارد. اساس آن فرموده رسول اکرم صلی ا علیه وآله وسلم:

«لا طاعه فی معصیه انما الطاعه فی المعروف».

اطاعت در نافرمانی نیست اطاعت در کار پسندیده و معروف است. و فرموده شان:

«لا طاعه لمن لم یُطع ا».

کسی که اطاعت خدا را ننماید، فرمان بردن از او لازم نیست. و فرموده:

فرمانبرداری از کسی که در برابر خدا نافرمانی نماید لازم نیست(مسند احمد).

از دیدگاه فقه اهل سنت چنین است که بر آن اقلیتی که با رئیس دولت بیعت نکرده وبه او رای مخالف داده اند واجب است، در صورتی که او رای اکثریت را بدست آورده باشد، به دوستی و محبت او ادامه دهند.

گویی اسلام از تعقیب اصول و روش احزاب سیاسی که در دموکراسی غرب وجود دارد، منع می کند، زیرا در غرب از افتراء بر حکومت موجود و وارونه نشان دادن هر فعالیتی که از سوی آن بعمل مي آید، هیچگونه کوتاهی به عمل نمي آید.

حال دایره بحث را به خاتمه رسانده و شاهد زنده ای در تاریخ گذشته بر حاکم نمونه که اسوه حسنه ای است برای رهبران و حاکمان هر زمان و مکان بیان میداریم.

در تاریخ گذشته اسلام، زندگانی پر ماجرای پیامبر عظیم الشان اسلام صلی ا علیه وآله وسلم و جانشینان پاک او نمونه کاملی از این دست است. پیامبر اسلام صلی ا علیه وآله وسلم با دست خالی و یک تنه در برابر بی عدالتی، شرک استثمار، رباخواری و ظلم و ستم و همه مفاسد محیط آنروز مکه و جهان قیام کرد. بارها دچار شکنجه، آزار، ارعاب و حتی تهدید به مرگ شد. مدت زیادی در دره «معروف شعب ابی طالب» در محاصره اقتصادی به سر برد و مسلمانان در اثر اذیت و آزار قریش به خارج از کشور مهاجرت کردند. خانه آنها در معرض هجوم و شبیخون شمشیرزنان سران قریش که منافع نامشروع خود را در خطر میدیدند واقع شد. همه اینها یک لحظه آنحضرت را از هدف مقدس غافل نکرد و کوچکترین سستی و کوتاهی، در انجام ماموریت مقدس و الهی خود برای رهایی توده ها از قید اسارت و استثمار و برای رهایی افکار از قید اوهام و خرافات، در او راه نیافت. پس از آنکه از تهدید، شکنجه و خسته شدند خواستند از راه تطمیع و وعده، در این دژ نفوذ ناپذیر ایمان و اراده، رخنه کنند، سران قریش، ثروت و سرمایه بسیار، ازدواج با بهترین دو شیزگان و ریاست را بر آنحضرت پیشنهاد کردند ولی شرمسار برگشتند، چه آنکه

آنحضرت فرمود: اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارید از این ماموریت دست بردار نیستم.

حضرت امام حسین (علیه السلام) در شرایطی حساس وطاقت فرسا تا آخرین قطره خون خود و عزیزانش می جنگد و تسلیم نمی شود و حاضر به سازش با بیعدالتی، ستم، جنایت و فساد که همه در وجود یزید پلید و عمالش مجسم شده بود نمی گردد.

امامان پاک که بیشتر عمر آنان در زندانهای بیدادگران و ستم پیشگان سپری شده است و سرانجام با زهر ستم آنان از پای درآمدند و یا در میادین جنگ تا آخرین قطره خون خود جنگیده و سرانجام شهید شدند نمونه دیگری در این خصوص مي باشند.

شاهد زنده ما در این عصر، انقلاب اسلامی ملت مسلمان ایران است. رهبر عظیم الشان نهضت اسلامی ایران به پیروی از پیامبر گرامی با رژیم جاهلی و دست نشانده خارجی به مبارزه پرداخت، با مشکلاتی از همان گونه که بر پیامبر صلی ا علیه وآله وسلم گذشته بود روبرو گردید. این بزرگمرد نیز دست خالی و یک تنه در برابر بیعدالتی - فساد - استثمار و ستمگری و زورگویی برپا خاست و هیچ مشکلی نتوانست اورا از مسیر مبارزه اسلامیش باز دارد. شبانه به خانه او هجوم آوردند، اورا به زندان افکندند وبالاخره از وطن و سرزمین خود بیرون راندند و علیه او توطئه ها کردند، و حتی شاه مخلوع در صدد تطمیع او برآمد اما در همه حال همان بود که باقی ماند و بی تردید به کوبیدن نظام ظلم و زور ادامه داد تا ملت مسلمان یکپارچه بپا خاستند و همه نهادهای رژیم را ویران کردند و جهان را شگفت زده ساختند.